

بررسی روش‌شناسی تئولوژیک دکارت و اسپینوزا

پنداشت خدا در نظرگاه فیلسوفان خردگرا



■ **مصطفی محمودزاده**

رنه دکارت را می‌توان سرسلسله فیلسوفان مدرن به حساب آورد که با تجدید نظر اساسی نسبت به فلسفه غرب در دوران‌های پیشین (**دوران یونانی** و **دوران کلیسا**) به بی‌ریزی **اصولی** اساسی مبتنی بر خردگرایی روی آورد. یکی از شاگردان و تثبیت‌کنندگان اولیه شیوه فلسفی دکارت نیز باروخ اسپینوزاست

که او نیز با استفاده از شیوه راسیونالیسم دکارتی، می‌کوشد تا فهم فلسفی از جهان ارائه‌نماید. خداشناسی طبعاً یکی از نخستین موضوعاتی است که فلسفه غرب مدرن و هروچنان اولیه آن، درباره آن سخن گفته‌اند. در این یادداشت با بررسی دیدگاه این دو فیلسوف متقدم مدرنیته، مسئله خداشناسی در نگاه نخستین متفکران فلسفه مدرن را بر روی نما مییم.

■ ■ ■

■ **تئولوژی در تفکر دکارت**

باروخ اسپینوزا را می‌توان ادامه‌دهنده مسیر دکارت در بنیانگذاری روش شناختی «خردگرایانه» یا راسیونالیسم دانست. در فلسفه اسپینوزا مسئله‌ای غیر از تعقل در ساخت شناخت راه ندارد و با وجود اینکه از نگاه و نیز بالاترین درجه علم، شهود و وجدان است اما آنچه او از این واژگان در نظر دارد مشابه با موخه‌های عرفانی نیست و صرفاً از عقل و خرد نشئت می‌گیرد. مهم‌ترین نکته در فلسفه اسپینوزا، توجه به طبیعت و تلاش برای شناخت جهان و خداوند از این دریچه‌است.

از نظر اسپینوزا، ذات خدا از واضح‌ترین حقیقت‌هاست و فلسفه خود را بر خلاف دکارت با رجوع به علت‌العلل آغاز کرده‌است. در تفکر اسپینوزا، اگر رشته معلول‌ها را نسبت به علت تصور کنیم، نهایتاً به ذاتی می‌رسیم که علت غایی است و قائم به ذات خود است. وی در تعریف از ذات خداوند اینگونه می‌گوید: «من آن‌را می‌گویم که خود علت خود است لکنه ذاتش و ماهیتش مستلزم وجودش است و بعضی‌ها به عبارت دیگر قائم به ذات وجودش واجب‌است.»

اواز موجود «قائم به ذات» تعبیر به «جوهر» می‌نماید او جوهر را چیزی می‌داند که تعقل او، احتیاج به تعقل چیز دیگری نداشته‌باشد که او از آن چیز برآمده باشد. در اثبات ضرورت وجود خدای واحد، از همین تعریف بهره می‌گیرد. او عقلاً وجود دو جوهر که علت و معلول همدیگر باشند را محال می‌داند، چراکه اگر جوهر باشند، پس تعقل هیچ کدام نباید به تعقل دیگری محتاج باشد، و یک جوهر، نمی‌تواند جوهری دیگر را ایجاد نماید. پس هر دو جوهر (یا دو ذات) باید دارای دو حقیقت متفاوت باشند و نمی‌شود دو جوهر با حقیقت واحد داشته باشد «برای که هیچ چیز تعریف متضمن نیست مگر ماهیتش را و به تنهایی مستلزم تعدد او نیست و هر چیزی وجودش علتی دارد و آن علت با باید داخل در ماهیتش باشد یا خارج از آن و چون تعدد داخل در ماهیت چیزی نیست پس باید علت وجود افراد متعدد از ماهیت آنها بیرون باشد پس آن افراد جوهر نخواهند بود زیرا جوهر باید علت خویش باشد پس چاره‌ای نیست که جوهر از نوع خود یعنی یکی بیش نیست.»

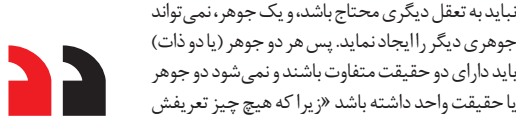
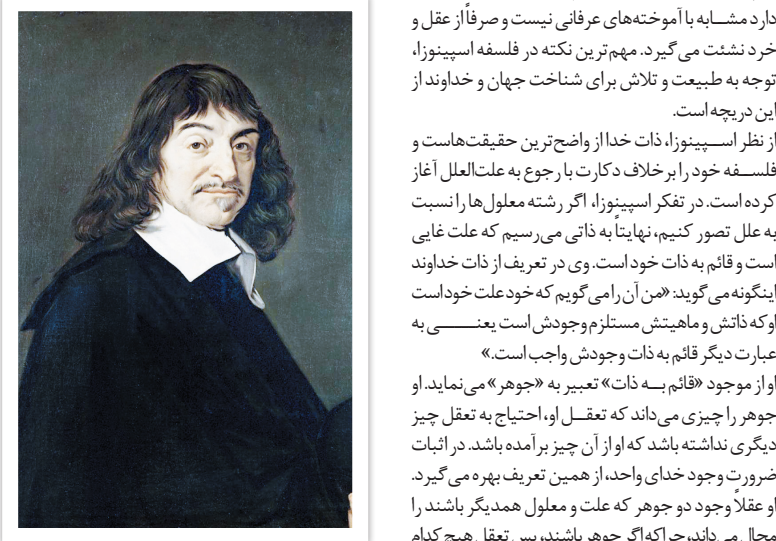
نهایتاً در نامحدود بودن صفات ذات خدا بنظر او می‌نویسد که ذات (جوهر) خدا به ناچار باید نامحدود باشد، چراکه در صورت محدود بودن باید ذات دیگری که هم صفت خود اوست، وجودش را محدود کرده باشد و این مستلزم آن است که این دو دارای یک صفت مشترک باشند و چنین

مسئله‌ای باطل است. در این دیدگاه اسپینوزا نیز مسیر دکارت را رفته‌است که «وجود نامحدود» را همان وجود کامل و متعالی بداند و هر وجودی که محصور باشد را ناقص بداند و وجود داشتن همیشگی (قائم به زمان نبودن) را نیز جزو لوازم واجب‌الوجود بودن بداند و جاودانه نبودن را به گونه‌ای محدودیت برای علت‌العلل تعبیر نماید که در وجود او راه ندارد.

اگر بخواهیم از مفاهیم فلسفی فوق عبور کنیم و گزاره‌های تئولوژیک یا خداشناسانه اسپینوزا را بر شمریم می‌توانیم به موارد زیر اشاره نماییم:

- در تعریف کلی خدا، اسپینوزا، آن را جوهری می‌داند که قائم به ذات جاودانه و واجب‌الوجود است.
- خدا موجودی است که در صفات بیشمار و نامحدود است.
- وجود خدازو بدیهیات و مبرهن است.
- خدا دارای ذات کامل و به دور از هرگونه نقص و کاستی است.
- حقیقت «جسام» را امری معقول می‌داند که به زعم او

است.
۵. حقیقت «جسام» را امری معقول می‌داند که به زعم او



دکارت برای تصور از خدا، مثالی از ریاضیات ارائه می‌دهد و می‌گوید **در دست همانطور که از تصور مثلث در می‌یابد که مثلث ضرورتاً دارای سه زاویه است که مجموع آنها برابر دو قائمه است**، به همین ترتیب پی می‌برد که **هستی ضروری و ابدی در ذات، تصویری است که وی از یک وجود کامل دارد و به این نتیجه می‌رسد که تصور وجود مطلقاً کامل، عین وجود است**

اندیشه



سه مفهوم همواره دغدغه اصلی فلاسفه بوده‌اند. مسئله اصلی «متافیزیک» از زمان افلاطون پرسش درباره جوهر است. فیزیک اما مسئله اصلی خود را در شناخت، طبیعت می‌داند. (منظور از طبیعت همان فوژیس در اصطلاح یونانی است) و در الهیات نیز همواره سخن از «خدا» رفته‌است. حال اسپینوزا بین این سه مفهوم یک علامت تساوی قرار داده و صراحتاً مدعی می‌شود که خدا، طبیعت و جوهر یکی هستند. به تعبیری کل طبیعت یا جهان، جوهری واحد و یکپارچه‌اند که همان خداست

و می‌گوید درست همانطور که از تصور مثلث درمی‌یابد که مثلث ضرورتاً دارای سه زاویه است که مجموع آنها برابر دو قائمه است، به همین ترتیب پی می‌برد که هستی ضروری و ابدی در ذات، تصویری است که وی از یک وجود کامل دارد و به این نتیجه می‌رسد که تصور وجود مطلقاً کامل، عین وجود است.

دکارت از خود این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا ممکن است تصور خدا، را خود ایجاد کرده باشیم؟ من از خدا، جوهری نامتناهی، قائم به ذات، عالم و قادر مطلق می‌فهمم که من و هر چیز دیگری را –در صورتی که وجود داشته باشد- آفریده‌است. باین توصیف ممکن نیست این تصور را خودم ایجاد کرده باشد. چون از آنجا که من، جوهر هستم، ممکن است جوهر را تصور کنم اما من جوهری متناهی هستم و نمی‌توانم تصویری از جوهر نامتناهی داشته باشم، مگر اینکه جوهری نامتناهی وجود خارجی داشته باشد. اساساً تصور امر نامتناهی از منظر دکارت باید بر تصور امر متناهی مقدم باشد. چرا که جز از طریق مقایسه خودم با تصور موجودی کامل، نمی‌توانم به محدودیت‌ها و تناهی خودم پی ببرم. لذا با وجود اینکه ماهیت نامتناهی را درک نمی‌توان کرد، اما آن تصویری که در ذهن نسبت به موجود «خودباوری» می‌آید، نسبت به هر تصور دیگری متمایز و قوی‌تر و اقندر واضح است که نمی‌تواند صرفاً ساخته ذهن من باشد.

در نظر دکارت پیرامون خلقت نکته مهم دیگری نیز وجود دارد و آن اعتقاد دکارت به تسوع محتاج بودن مخلوقات به خداوند است. مخلوقات در این تفکر هم در ذات و هم وجود، به خدا وابسته‌اند و موجودات واجب‌الوجود به ذات نیستند، چرا که ضرورتاً به واسطه دیگری به وجود می‌آیند.

دکارت در فلسفه خود با گذر از واژهای شک و سپس یقین به خود، پس از آن که به گزاره «می‌اندیشم پس هستم» می‌رسد، آنجا که می‌خواهد به جهان خارج (بژه) برسد، به عنوان اولین محبت خداشناسی را آغاز می‌کند و از «خودباوری» به «خداباوری» می‌رسد. به عبارت فقیه «من می‌اندیشم پس هستم» اولین قضیه ضروری در تفکر دکارت است. اما، تنها قضیه ضروری نیست. عبارت «خدا هست» نیز جزو همین ضروریات است که صرف‌فا وجودش، باضرورت وجودش را در خارج اثبات می‌موزیم.

دکارت از روش برهان وجود، خود را به خدا رسانده است. در این روش تصویری که از وجودی در ذهن خود داریم را اثبات می‌کنیم. ما در ذهن خود تصویری واضح و متمایز از ذاتی که منزله جوهری نامتناهی و مطلق داریم که نمی‌توان هیچ کمالی را از آن سلب نمود. «وجود» یکی از این کمالات است. پس خدا ضرورتاً وجود دارد و نمی‌توان آن را لاوجود تصور کرد. در حالی که این تصور در ذهن ما نسبت به هیچ موجود دیگری چنین نیست و همه را می‌توان موجود یا معدوم فرض نمود. لذا وجود خدا استثنای غیر از وجود همه موجودات دیگری است.

■ **مقایسه تفکر فلسفی دکارت و اسپینوزا**

گرچه می‌توان باروخ اسپینوزا را ادامه‌دهنده شیوه تفکر و استدلال رنه دکارت به حساب آورد که طریقه جست‌وجو و مطالعه در فلسفه را با شیوه خردگرایی و استدلالات با منطق ریاضی برگزیده‌است. اما این دو در مطالعات فلسفی و تباعر نتایج آنها نیز تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. در واقع اسپینوزا یک دکارتی بود. او تا حدی روش دکارتی را پسندید و کم و بیش در ساختن نظام فلسفی اش از این فیلسوف بهره برد. اما با این وجود در تفکر فلسفی اسپینوزا و دکارت می‌توان چند وجه تمایز متصور شد. از جمله اینکه دکارت در فلسفه اولی (مابعدالطبیعه) صرفاً به بیان اصول اکتفا نموده و بیشتر به سراغ سایر شعب فلسفه و علم رفته است. در حالی که اسپینوزا بیشترین مطالعات خود را به فلسفه اولی اختصاص داده است و به مباحثی چون ریاضیات یا علوم طبیعی نپرداخته است.

در حیطه خداشناسی، به رغم دکارت که قائم به سه وجود متمایز شامل اندیشه، خدا و ماده بود (جوهر ثلاث)، اسپینوزا صرفاً به یک جوهر با ویژگی وحدت و یگانگی معتقد بود و حتی تمایزی میان جهان و خدا قائل نمی‌شود. در نظام اندیشه اسپینوزا، خداوند تنها موجود اصلی در رأس موجودات است. اما در تفکر دکارت، خدا تنها ضامت عینی گرفته شده‌باشد. بنابراین قهراً باید این تصور وجود ازلی، هستی را از وجود او نتیجه می‌گیرد، در حالی که دکارت نقطه شروعش را اثبات هستی و وجود خود قرار می‌دهد و سپس به خدای می‌رسد.

درنگ



غلامعلی حداد عادل:

ضعف علوم انسانی مادر روزآمدی کارآمدی و بومی‌سازی است

سال بررسی، برنامه جدید کارشناسی رشته اقتصاد در دانشگاه‌های ایران در شورای تحول به تصویب رسید؛ اگر این برنامه را با برنامه قبلی مقایسه کنیم ملاحظه می‌کنید یکی از خصوصیات این برنامه این است که اقتصاد بومی ایران و مسائل واقعی و امروزی اقتصاد ایران در کانون توجه قرار دارد. برنامه قبلی فقط دو واحد درس اقتصاد ایران داشته که آن هم اختیاری بوده است، اما در برنامه جدید شش واحد الزامی شده است. این کاملاً معایب رشته‌های علوم انسانی و رویکرد شورای تحول را نشان می‌دهد. سر فصل‌های معین شده و قبل از تصویب با عده زیادی از استادان رشته در میان گذاشته شده و نظر آنها در یافت شده است و همه گفتند که کار درستی است. متأسفانه کسانی که بر سر راه تحول علوم انسانی جنجال سیاسی به راه می‌اندازند و آنها را تیتیر روزنامه‌هایی می‌سازند که خود مظهر گره خوردگی قدرت و ثروت هستند، اصلاً از این موضوع بی‌خبرند. این مسائل جزئی و فرعی در برنامه‌ها تغییر کرده زمانی بوده است که مرحوم دکتر علی شریعتمداری در یک مسئول برنامه‌ریزی علوم انسانی بوده‌اند و در یک مدتی همه برنامه‌ها تصویب شده و از آن به بعد هم دیگر جز بعضی اصلاحات جزئی و فرعی در علوم انسانی بازنگری نشده است. آیا علوم انسانی در سه دهه اخیر تحولی پیدا نکرد و این علوم احتیاج به روزآمد شدن نداشته‌اند؟ ملاحظه کنید با رشدی که فضای مجازی، فضای سایبری و فناوری اطلاعات در فضای رسانه‌ای ایجاد کرده، همین یک عنصر و یک بخش چه تغییری در مسائل اجتماعی به وجود آورد؟ فای‌المثل در روان‌شناسی یا حتی خود رشته از تابضات می‌بینیم که چقدر نیازهای جدید در علم پدید آمده و پدید آورده است.

به هر رشته‌ای از علوم انسانی که دقت کنید، می‌بینید یک اقتضای تازه‌ی پیدا شده آمده است. آیا اینها در برنامه‌ریزی برای رشته‌های علوم انسانی لحاظ شده است؟ مثلاً آیا می‌توان از فناوری نوین ارتباطی در علوم تربیتی بهره برد؟ آیا دانشجویان خود را با این ابزارها و روش‌ها آماده است؟ یا یکی از کارهای ما در شورای تحول این است که با استفاده از نظرا استنادی که این درس‌ها را می‌دهند و از تحولات این علوم هم باخبرند، درس‌ها را متحول و روزآمد کنیم.

مسئله دیگر کارآمدی است. اصلاً در کشور ما هنوز این باور در مسئولان و دانشگاه‌های علوم انسانی هم به وجود نیامده که متخصص علوم انسانی هم باید مشکلات کشور را حل کنند و اصلاً برخی مشکلات فقط به دست متخصص علوم انسانی حل می‌شود. مسئله بازار کار یکی از مسائل مهم رشته‌های علوم انسانی است؛ چه مهارت‌هایی باید در سطح کارشناسی یا کارشناسی ارشد یا دکتری به دانشجو داده شود تا او بتواند کمکی به حل مسائل جامعه کند و در عین حال برای خود هم اشتغالی تأمین کند؟ این دیدگاهی است که ما در شورای تحول بر سر آن اصرار می‌ورزیم.

مسئله مهم دیگر بومی‌سازی است. مسلمان علوم انسانی در هر کشوری باید ناظر به مقتضیات بومی آن کشور و جامعه باشد. ما نمی‌توانیم در علوم انسانی، بی‌هیچ تاملی، بر نامه کشورهای دیگر را اخذ و عیناً ترجمه و در کشور خود اجرا کنیم. برنامه‌های موجود دانشگاه‌ها این عیب و آسیب را دارد که رنگ بومی در آن بسیار کم و کمرنگ است. برای مثال، اخیراً بعد از چندین سال در کشور ما به حساب آورد که طریقه جست‌وجو و مطالعه در فلسفه را با شیوه خردگرایی و استدلالات با منطق ریاضی برگزیده‌است. اما این دو در مطالعات فلسفی و تباعر نتایج آنها نیز تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. در واقع اسپینوزا یک دکارتی بود. او تا حدی روش دکارتی را پسندید و کم و بیش در ساختن نظام فلسفی اش از این فیلسوف بهره برد. اما با این وجود در تفکر فلسفی اسپینوزا و دکارت می‌توان چند وجه تمایز متصور شد. از جمله اینکه دکارت در فلسفه اولی (مابعدالطبیعه) صرفاً به بیان اصول اکتفا نموده و بیشتر به سراغ سایر شعب فلسفه و علم رفته است. در حالی که اسپینوزا بیشترین مطالعات خود را به فلسفه اولی اختصاص داده است و به مباحثی چون ریاضیات یا علوم طبیعی نپرداخته است.

در حیطه خداشناسی، به رغم دکارت که قائم به سه وجود متمایز شامل اندیشه، خدا و ماده بود (جوهر ثلاث)، اسپینوزا صرفاً به یک جوهر با ویژگی وحدت و یگانگی معتقد بود و حتی تمایزی میان جهان و خدا قائل نمی‌شود. در نظام اندیشه اسپینوزا، خداوند تنها موجود اصلی در رأس موجودات است. اما در تفکر دکارت، خدا تنها ضامنت عینی گرفته شده‌باشد. بنابراین قهراً باید این تصور وجود ازلی، هستی را از وجود او نتیجه می‌گیرد، در حالی که دکارت نقطه شروعش را اثبات هستی و وجود خود قرار می‌دهد و سپس به خدای می‌رسد.

پیشخوان

توسط پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

«الگوهای عدالت‌طلبی در ایران معاصر» منتشر شد

به گزارش «جوان» موضوع کتاب «الگوهای عدالت‌طلبی ایران معاصر» که اخیراً به انتشار رسیده است، شامل جنبه‌های مذهبی، اسلام، ایران و تاریخ می‌شود.

در بخشی از این کتاب آمده است: موضوع عدالت یکی از مباحث ریشه‌ای در بررسی تحولات ایران بوده است و هر یک از جریان‌های فکری -سیاسی ایران معاصر در بستر تاریخی و منطقی موقعیت اجتماعی، محورهای متفاوتی (نظیر عدالت، آزادی و قانون) را برای بیان جهت‌گیری و اعلام مواضع خود برگزیده‌اند که در بسیاری از موارد منجر به بروز چالش‌های اساسی در جامعه شده است.

این کتاب با همدف تبیین چرایی تحرکات جریان‌های فکری -سیاسی ایران معاصر و نوع نگاه آنها به عدالت، تحلیلی از فرآیند گفتار عدالت‌طلبی در منظومه فکری این جریان‌ها ارائه داده است.

کتاب «الگوهای عدالت‌طلبی در ایران معاصر» نوشته مصطفی سلوه‌رودی در ۴۱۶ صفحه، توسط سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی منتشر شده است.